

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِشَهَرِ كَانُونِ مَوْلِدِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ

وَعَلَىٰ آلِهِ وَسَلَّمَ

خواجه باطل کند صورت این مسئله چگونه است جواب بمگو آن مرد در بیان
بود و قبح یافته بود و نه بدان آید است کند به تیم نماز سبک از آن مرد و نه
به پهلوی او بایستاد با خود و سلمه بر آب و شست و در شریعت چنین گویند
که اگر تیم نماز سبک از مردی و دیگر در میان نماز آب رسید و به پهلوی او
بایستاد چون از نماز خارج شود و از آن مرد آب طلبد اگر آن مرد آب نداند نماز
او درست باشد و اگر بداند نماز که گزارد است باطل شود زیرا که موجود بودن
آب در نماز تیمم بشکستن صلح و فساد نماز او درست است و اگر خواجه
نماز او درست دارد و اگر خواجه باطل کند سوال اگر ترا هم میزند که
بن و سولگر در راه میفرستند و ملائنه ماه بنده از او شد و مولی
و مولی بنده شد صورت این مسئله چگونه است جواب بمگوی او که اگر جز
است او بنده مسلم را در حرب خرید کرده بود و بعد از آن جزئی بمان
بنده غیر امان در دار اسلام درآمد هر که بر و غالب شود بگیرد و مالک گردد
نزدیک ابو حنیفه کوفی اما نزد یک صاحبیه بنده مالک ذکر کرد و
لیکن خود حشر شود و همچنین اگر جزئی از دار حرب امان خواسته در دار
اسلام درآمد با دار فخت و غلامی خرید در شریعت حکم این آنست
که اگر جزئی امان خواسته بمصلحت در دار اسلام درآمد بیکس را بر وی دشمنی
نباشد تا چون از شهر بیرون رود هر که بر وی غالب شود بگیرد و
مالک گردد و چون این غلام از شهر بیرون آمد خرگشت و آن جزئی را

جواب در رسد و غازی بدست او شد اگر خواهد نماز او درست دارد و اگر
 خواهد باطل کند صورت این مسئله چگونه است جواب بگو آن مرد و بان
 بود و آب نیافته بود و اگر بدان آب بدست کند به تیمم ناز میگذارد آن مرد که
 به پهلوی او بایستاد و با خود مسطره بر آب داشت و در شریعت چنین گویند
 که اگر چشم ناز میگذارد و مردی دیگر در میان ناز آب برسد و بپوشد او
 بایستد چون از ناز خارج شود و از آن مرد آب طلبد اگر آن مرد آب ندید ناز
 او درست باشد و اگر بدید ناز که اگر او بدست باطل شود زیرا که موجود بودن
 آب در ناز تیمم بشکستن صلاح و فساد ناز او بدست آن مرد شد اگر خواهد
 نماز او درست دارد و اگر خواهد باطل کند **مسئله** اگر تراپسند که
 بدن و مسطره در راه میرفتند و در آنجا ماه بنده از او شد و مسول
 و سولی بنده شد صورت این مسئله چگونه است **جواب** بگو سولی او کافر جز
 است او بنده مسلم باشد و اگر بر خرید کرده بود و بعد آن جزئی بمان
 بنده غیر ایمان در دار اسلام درآمد هرگز بر و غالب شود و مجبور و مالک
 نزدیک ابو حنیفه کوفی اما نزدیک صاحب سنده مالک و گردو
 لیکن خود حشر شود و همچنین اگر جزئی از دار حرب ایمان خواسته در دار
 اسلام درآمد و با درخت و غلامی خرید در شریعت حکم این آنست
 که اگر جزئی ایمان خواسته بصلح در دار اسلام درآمد و بیک و بی شیتی
 باشد اما چون از شهر بیرون رود هرگز بر وی غالب نشود و بگوید
 مالک گرد و چون این غلام از شهر بیرون آمد و ترکشت و آن جزئی را

اندام متوضی که امام عصمت که وقتی شستن آن فرض نیست وقتی نه جواب
بجوآن دو عضو نیست زنج و عارضین زیرا که پیش از برآمدن ریش شستن آن
دو عضو بر متوضی فرض نیست بعد از برآمدن ریش شستن آن دو عضو فرض نیست
از جهت حج سوال مردی در نماز شام شروع کردیم و در رکعت نماز
کرت نشیند خواند چگونه باشد جواب بجوآن مرد مسبوقی است که امام را
در رکعت دوم بعد از برودن شستن سر از رکوع دریافت و برابر وی در قعدة اول
نشیند خواند پس یک نشیند چنین باشد بعد یک رکعت که از نماز امام باقی ماند
اگر آن را برابر امام گزارد و دوم کرت نشیند خواند بیده امام را در نماز سهو که
سهو کرد و نشیند خواند و نیز متابعت کرد و سوم بار نشیند خواند بعد از آن امام
تلاوت را که در نماز واجب است با آواز و سجده کرد و نشیند خواند و نیز متابعت
کرد چهارم کرت نشیند خواند و نیز امام سجده سهو بسیار این بجا آورد و او نیز
متابعت کرد و پنجم بار نشیند خواند چون امام سلام داد و از نماز بر وی آن
بیده او واجب تصانی دور رکعت که اندکی فوت شده بود و بر حاست یک رکعت
اگر در ششم مرتبه نشیند خواند بیده برای رکعت سوم استاده شد و بگزارد
هفتم بار نشیند خواند بعد از آن سجده سهو که ازین دور رکعت بر وی واجب
شده است بجا آورد و ششم مرتبه نشیند خواند بعد از آن هفتم تلاوت
آورد و هفتم کرت نشیند خواند سوال اگر ترا پسند مردی در دو گانه نماز
با آواز شروع کردیم در دور رکعت نماز هفت سجده کرد چگونه باشد جواب
بجوآن فقحت که امام را در رکعت دوم بعد از برودن شستن سر از رکوع یافت و در رکعت

1987

▲

او گفت بنحو ایسم که نفس خود را یکسوی بینی دهم آن مرد گفت که مرا بر بینی بده
 او گفت دادم آن مرد بسیار خوشش آمد و دیگر آن مرد نیز رسید که اینجا
 نشسته گفت بنحو ایسم که نفس خود را یکسوی بینی دهم آن مرد گفت که مرا بر بینی بده
 او گفت دادم او هم رسید که او نشست بیده مرد دیگر آمد و پرسید او را نیز
 همچنان جواب داد و عقد بسیار آمد بعد هر سه کس خدمت کنان بر قاضی
 وصیوت حال چنانچه گذشته بود باز نمودند حاکم بعد تحقیق بجواب غلام سوم حکم کرد آن
 زن او را بکشد بگوید باشد **جواب** چگونه آن کس اول میفریاد بشود بود و کلاه
 میفریاد بشود باطل است هم چنین غلام دوم آن کس سوم جائز بود زیرا که همین
 دو کس در پهلوی او نشسته بودند گواه شد ندیس غلام ایشان قاضی و کلاه او
 جائز باشد **سوال** مردی مادر و دو خواهر خود را در یک عقد بهر دردم شکر کرد
 زنی داد و دو غلام هر سه جائز بود چگونه باشد **جواب** چگونه آن بر سه زن بکن
 خود بچانه انداختن بخل ایشان در عقد واحد درست باشد صورتی است
 که یکی سیاه و کس مشرک بود آن که نیز یک سیر آورد و هر دو شریک دعوی نسب
 کردند پس نسب او را بر دو شریک ثابت شود و بر دو ایشان برود و پدر او بود
 و این هر دو پدر او را بچایان دختر خود و از زنی دیگر میراث آن هر دو دختر خواهر خود
 از طرف پدر پس او بعد از وفات هر دو پدر مادر و بر دو خواهر خود را در یک عقد
 بر مردی بزنه داد پس غلام ایشان جائز باشد زیرا که سیاه ایشان بی هیچ فرائضی
 نیست **سوال** مردی دو زن داشت یکی ازین دو زن بچه را شتر و ازین
 دوم بر آن مرد حرام شد چگونه باشد **جواب** چگونه آن دوم که بومی حرام

هیچکس مردی بود مادر و دو خواهر خود را در یک عقد بهر دردم شکر کرد
 زنی داد و دو غلام هر سه جائز بود چگونه باشد **جواب** چگونه آن بر سه زن بکن
 خود بچانه انداختن بخل ایشان در عقد واحد درست باشد صورتی است
 که یکی سیاه و کس مشرک بود آن که نیز یک سیر آورد و هر دو شریک دعوی نسب
 کردند پس نسب او را بر دو شریک ثابت شود و بر دو ایشان برود و پدر او بود
 و این هر دو پدر او را بچایان دختر خود و از زنی دیگر میراث آن هر دو دختر خواهر خود
 از طرف پدر پس او بعد از وفات هر دو پدر مادر و بر دو خواهر خود را در یک عقد
 بر مردی بزنه داد پس غلام ایشان جائز باشد زیرا که سیاه ایشان بی هیچ فرائضی
 نیست **سوال** مردی دو زن داشت یکی ازین دو زن بچه را شتر و ازین
 دوم بر آن مرد حرام شد چگونه باشد **جواب** چگونه آن دوم که بومی حرام

[illegible]

وینی برون اندازد تا حاش نشود و سوال مردی سوگند خورد که امر و نظر
خواهم بعد وقت نماز در آن مقامات چگونه خواهد جواب بگو جماعت بگذا
یعنی هر کس که اندک تا محتاج قرائت نشود و حاش نکرد و سوال
مردی سوگند خورد که امر و نیزج وقت نماز جماعت بگذارم و بآن خود جماع
کرد و گفت که غسل در روز نیارم و آب موجود دارد و صبح که نیست چندان
چیت جواب بگو نماز پیشین و نماز دیگر جماعت بگذار و بعد از آن حاج
کند و بعد از غروب غسل کند و بعد از نماز شام و نماز ختن با جماعت بگذارد
تا حاش نشود زیرا که پنج وقت نماز جماعت بگذارد و هم در روز غسل کرد و سوال
مردی زن خود را گفت که اگر من بالای آن نیزه با تو جماع کنم پیش از آنکه طلاق
جمله آن چیست جواب بگو در نیت حیض آنست که در سقف ستود و آنکه
و سر نیزه برون آورد بالای آن جماع کند تا حاش نشود و سوال مردی
بنده دارد و سوگند خورد که این بنده را از فروشم و نه بخشم بعد از مجامعت
بفروشد جمله آن چیست جواب بگو حید در نیت آنست که غمی از آن بنده
بفروشد و غمی به بخشد تا حاش نشود و سوال مردی در راه رمضان سوگند
خورد که طعام عشا نخورم بعد وقت افطار در آن چگونه طعام خورد و جمله
آن چیست جواب بگو حید در نیت آنست که بعد از گذشتن نیم شب
طعام خورد زیرا که آن طعام را عشا گویند بلکه طعام سوگویند و همچنین اگر مردی
سوگند خورد که طعام چاشت نخورد بعد از زوال خود تا حاش نشود و سوال
مردی خات یافت چهار زن گذشت یکی از آنکه شوهر هر یک را برود و دوم هر یک

[illegible]

از آن که در کتب قدیم مذکور است که در این کتاب
موجود است و در این کتاب نیز موجود است

五

[illegible]

[illegible]

مبارت ہے قابد جانے سے محل پر الفس اور آخر کار اور ذمہ داری محکوم و
راضی و موافق اور لادناغ کے داخل ہے کہ ایسا ملاحظہ فرمائیے کہ
لَا يَكُونُ لَهُمْ أَهْلٌ كَيْفَ مَا شَاءُوا وَآتُوا لَهُمْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ وَأَنْتُمْ كَاثِرُونَ
جس کے چرچ کیا ہے انہوں نے خیر یا ناکہ بون خوں ملک کے ماسدہ فون ہمارے
اور اموال کو کے مانند اموال ہمارے جس فی معصوم غیب ہی بخاں ہوئے
اس کے قتل سے قصاص لازم آتا ہے اور سحر الزمان میں ایسا ہے کہ ماکو
ذکور ہے کہ ملک اختصار ہے مانع عیر کو اور وہ اثر علیہ کا ہے اسے
باسبب ہمارے ثابت ہوتی ہے ملک اس جزیرہ کہ خالی ہو ملک سے
اور وہ جزیرہ خالی ملک سے ہے وہی سبب ہے اور علیہ فسط طریق ملک
ہے تمام اموال میں اس لئے کہ اصل پناحت ہی اوسین و بیج ادیب اور
بائیان کے نافعین ملک بجز حاصل ہوتی ہے سبب ملک کے مزہ اسے
بہر ہوا شریع سے ہونا ملک کا وقت سے کے آکر جمع ہونے کی سبب میں
بہلے غلبے کے سبب خالی ہوئے ملک کے ملک سے وقت سے اور سبب
ارث اور وصیت کے حاصل ہوتے ہے خلافت بہان ملک کہ گویا ثانی
اس حال ہے نہ انتقال یعنی انتقال حاصل نہیں ہوتا ہے تاکہ واسطے
وارث کے پہنچنے تک کے ثابت نہیں خلاف مولیٰ لینے والے کے بہ سبب
تین میں ایک فوت ثابت کرنے والا واسطے ملک کے ہے اور وہ علیہ ہے
موسر انقل کرنے والا ملک کو اور وہ بیج ہے اور مانند اسکے اور میرا
خلافت ہی اور وہ ارث اور وصیت ہے اور علیہ میں موات کا اور

و من تیوکل علی الدین فہو سید



بیتبع محمد حافظ عبدالحی طبع نمود

بسم الرحمن الرحيم

قوله الظاهر ان المراد من الحكم المفعول بوجوده في الدنيا لان ما فاده الشارح قد مر
بقوله كما يدل على تغييره في الكتاب اذ لاكتشاف هو الا ذلك في التصديق في قسم من العلم
باعتبار من هو قوله لا نفع ولا وقوع لانها من اقسام العلوم فانها تعالى جعل العلم
بمعنى التثبت في العلم في الجملة الى الاتحاد من غير قطيعة لا يخلو من التاويل في الثاني قوله فبما
انما تدخل في متعلق الحكم او المراد منه هو التصديق والردة احد ما عن احد القولين والاخر
من الاخر لا يخرج عن انتشار النظام في سلوب الكلام والثالث ان المصريح في معنى
ان يكون بين التصديق والحكم اكيد كالحال السابق في تقدير العلم ان كان اذ ما لم يفسر
مقتضى حكم حيث اوردوا عنوان مصداق تصديقات الحكم منها فليزيتوم انه لا فائدة
في اوردوا لفظة الحكم لو كان المراد منه تصديق لان انما اسبح ان يقال تصديقات من احكام
في العلم في جانب الموضوعات في العلم وان كان المراد من الحكم التصديق في العلم

بأنما هو الذي هو النسبة للتأثيرية التي هي جبر القصدية وهو مخالف لما ينبغي أن يكون من
أنه لا يتعلق بالاعتقاد بل بالوجود بل المعنى الالهي الذي تصور على نحوين وأولهما أن الشئ
المتعلق قدس هو متعلقه من المصاح وقع دفعا في التوسيم وأجاب الموزع عن هذا لاراد
نحوه من الأول أن يتعلق بين المصادف للذين من حيث الاتحاد كما يدل عليه في قوله
على من يتعلق بالاشتراك بالذين بوقوف على الاتحاد وقال الكشاف الاتحاد والثاني أن الحكم
اللاجل متعلق بالشيء ولا يتكلم فيه بعد في الحكم النسخة أقول إنها غير صحيحة الأول فاعلموا
لأنه لا بد بقوله من حيث لا اتحاد وتعلق الالهي كما يدل عليه قوله تعالى لا يشاء
هو قوت على الاتحاد فمما هو تقيده بالنسبة فمما دخل في متعلق الحكم بالشيء أدناه في قوله
وذلك النسبة في المتعلق بالشيء من ذلك ثم ذكرنا هذا لعلنا أن إذا قيد الأمرين
بعضها ببعض فكان خلق اتحادهما خرج إلى ما كان هو بعض الآخر كذا وقد انفصل لما في الحقيقة
فلم يثبت في الحقيقة أن ما انفصل ما هو متخير في الحقيقة في العلوم ميراثا للاداة وتقيده بالاشتراك
وتفصيل الأمرين كما ترى وتأنيلا أن مضمين من الأمرين يلي من إضافة الاشتراك إلى الأمرين
ولو وقع العبارة بهذه الصيغة كما لا يخفى على من لا أدنى بسكة في الحرية والاشارة في قوله حكم
بعبارة واحدة من تعميم مع أن الالهي بالحق والحق بالاشارة على في قوله النسبة في متعلق قوله
ومتعلق هذا المصاح أنه فيه إشارة إلى أن الحكم مطلقا عنه يتعلق بالاتحاد كما يدل عليه قوله
نما بعد وهو لا يتعلق بالاتحاد والهيئة التي هي نسبة هو لا غبار في ما هو موجود مجله عند في أمور
مشتركة ومجموع الحقيقة المطلقة بالحق والوجود إلى الأول في الالهي في الثاني في التفصيل في
كلمة أو إشارة إلى أن الالهي والتفصيل كما أنها مشارة إلى أن
متعلق الأول لا ينبغي أن يكون مطلقا للثنائي إذا تعبيرية التفصيل
إلى أول الثاني

الا كما في العادة من سره وانما لمثل من سمع الحق للمؤمن يقع اذ من المنزى كصاحب
 الاحكام لا يحكمه اعتقاد بل التصديق ما ذهب اليه واسب ولا فلا يخفى ان الاحتمالات متوارة
 من النسبة ايضا قابل قوله كما يتوهم من بعض الاذكياء حيث قال في حاشية الرسالة
 المحمدية في التصديق والذى لا يتعدى عنه الحق ويحكم به الفصل فيه المشوب بالوهم
 وهو ان تصديق العلم بالذات يتحقق بالموضوع والمجول حال كون النسبة رابطة بينهما وانما نيا
 في الموضوع فبالنسبة وذلك لان النسبة معنى حقيقي لا يصلح ان يتعلق بها التصديق حال كونها
 كغيره ان التصديق ليس كادراك الراه عند ادراك المرئ ومنها هو التحقيق الذي لا فائدة
 الرئيس من غيره من التحقيق بل هو حسب الطبع سليم والفهم المستقيم انتهى كلامه بعد قوله اقول وبالصدق
 لما كانا متعلقين في الحقيقة الموضوع والمجول حال وجود الرابطة بينهما فلا بد ان يكون متعلق
 في النظرية المتقدم والسالي حال وجود الرابطة بينهما من الاتصال والانفصال واطراف النظرية
 متعلقة بغير متعلق على الرابطة وقت الحكم حيث قال وكذا انتمال القضية على النسبة التي هي غير
 بسيطة الجوهرية لا في الحكم عليها مطلقا بل الحكم الاجمالي فقط ما يده بان قال الشيخ في الشفاء
 وسياتي في بحث الشرطيات والقضية بامية قضية غير متعلق كغيرها من الرابطة والمركب المتعلق
 وغيره غير متعلق فيلزم ان يكون متعلق التصديق عنده في الشرطيات معنى غير متعلق بالغير
 والترقب ان ما يباحث الالهي غير المتعلق يلزم القول باثنين وتوطينه ان المتعلق في الحكم لا بد ان
 يكون متعلقا في الشرطيات فالحكم لا يفرق الوجودان الصحيح بينهما وتوطينه ان التصديق في الشرطيات
 مركب من عدة تصديقات متعلقة بالاطراف فخطا لما على من راجع الى ذوقه السلام
 فيه التوهم حيث لا يوجد في الشرطيات التصديقات واحدا فذوق الفردرة في ان المتعلق لا بد ان
 يكون مستقلا كما ترى قوله الوجودان سليم او يعني ان الذوق

لا يكون خارج مفهوم 'قند' ودلوها فان عند سماعها قد قام لانهم امر آخر سوى الموضوع
 المحمول بثبوته الذي هو معنى رابحي فانه قد ثبت الاحتمالات الاربعة الاخرى لان النسبة التي تلاحظ
 في الاستقلال والاحكام لا يسمي اخذ خارج عن مفهوم القضية ودلوها فلا جرم ان يكونا متعلقين
 قال بعض الاذكياء في خاشية على الرسالة القطيعة ومن قال ان متعلق التديق امر خارجي فيحصل
 انفصال الموضوع والمحمول فقد اخطا لان المركب من المعنى الخوني وغيره معنى جزئي انتهى وقال في خاشية
 على تلك الخاشية تلك تقول هذا الامر لا يجازي كذا بالفعل بل بسببها بالفعل كذا بعبارة فلا يرى
 استقلال المفهوم فتقول هذا المعنى من المعنى متعلقان بالنسبة كذا للموضوع وكذا المحمول ان كانت من اجزاء
 النسبة لهذا الامر لا يجازي فمزمع متعلقا وصحة عليها طلبة اذا الجواز الذي يتصور معه وجوده وان
 كانت تلك الاشياء خارجة عنه لم تعلق التصديق بها هو خارج عن معنى القضية والغزوة يكلم بخلافه
 كذا كثيرة فليعلق التصديق بالمعنى التفصيلي كذا معنى وجوب خروج النسبة عنه وجوب خروجها عن
 المعنى ايضا فمزمع انتهى اقول فانه قد اشتهر الشق الثاني ونعلم بالرجوع الى جردنا ان في الحكم لا يجازي
 يحصل المعنى لا جازي اوله لا يحصل النسبة ورسوم ومحمول بالفعل بل بالقرعة ولما هو الموضوع وكذا ان
 بالفعل لا هو بعد التفصيل وبالموضوع يعلم ايضا محمول حصول هذا المعنى لا جازي بآثاره الحقيقية ولا
 ينظر الى امر اخر ولا شك في ان هذا المعنى لا يجازي خارج عن معنى القضية لا يبيط بالفعل مدك بانجوت
 فلما جاز تعلق التصديق في الحكم لا يجازي ما هو خارج عن معنى القضية لا يبيط بالفعل مدك بانجوت
 الاحكامي الحاصل بالذات واللافتة لك به حصول الحصيل فقولنا مع ان كثيرة ما يتعلق بتصديق
 بالمعنى التفصيلي ان اذ يعلقه بالذات فلان اذ يعلقه به بواسطة الامر الاحكامي فلما فيه
 هو قوله وجوب خروج النسبة عنه وجوب خروجها عن المعنى الا انه ايضا يبيط التعلق بالمعنى
 التفصيلي في خروج النسبة عنه فثبت فيما ذكرنا معا لانه لم يفر

عن المعنى او جالى الخرج من جهة الفعل فهو من جهة الاجمال للجهة خروج البنية من المعنى التفضيلي فاما
تفريع كاذري وان اراد الخروج من جهة القوة فبعبارة الخرج في التفضيل من جهة الفعل
يتبين الخروج عن من جهة القوة وعدم استقلاله من تلك الجهة ولو اقتضى بناء على ان المركب
المستقل وغيره فلا يقيح في استقلاله وتعلقه بغيره بفعل لانه بفعل بسيط لا تركيب فيه فالتعلق
بالنسبة انما هو بالعرض بل بالعرض والحوال كالكامل فالتعلق بالذات من الملاحظة بالذات وقد وردت
كما ذكرت انما ان الملاحظة بالذات الى المعنى لا جازع اليها بالعرض هذا النظر الى الجانبي لمصلحة
التفصيله ولو كان على السبيل التمهيدية فبالطريق الاكتمال قوله فان كان لا بد ان يكون
متعلق الصديق واحدا ان كان لا بد من كون متعلق الصديق امر متعلقا كما يفهم من عبارة
حيث قال نهاس العاني الخوفية مدعى بعض الاوكيا والعزوة فيه قد عرفت منا حاله فان دفع
احتمال تعلقه بالنسبة من حيث هي وبالجهوم المركب بين الخرج والحوال والنسبة لان المركب من المعنى
الخرجي وغيره معنى جزئي فبعضه شبهة حال الاول لا اختار بعض الاوكيا راعيا لوضوحه وادخل على
وجهه والى التعليل منها وادخل على وجهه وادخل على وجهه وادخل على وجهه وادخل على وجهه
كذلك كثير من في القضية تصديقه تعلقا واحدا وتعلقه من حيث وحدة الاقنات ليس كما فكرت
بالاجمال حاصل ان المتعلق الوجودي ان يكون تعلقا بالكثير من حيث هو كثير فيكون المتعلق كثير الاشياء
او احدا الذي هو التصديق بينهما لا يلزم ان يكون متعلقا بالامور الكثيرة فما قرر عند عدم استقلاله
قيام العرض الواحد بكليتين وانما ان يكون متعلقا من حيث وحدة الاقنات فرج القول في
الاجمال وهو لم يرد عند وقال بعد ذلك ان جهة واحدة التعلق حاكمة بعدم تعلقه بالعرض خارج القضية
بعد كونه كادراك العلاقة التماسها جنود شيئا لغير الوهم ومع قاعها لا يكون شي من هذا السبب
الخرجي البيا في موقع الخرج حسب السبيل لا زائد البراءة لا انذاره انفسه انفسه

رانده بخار ان التصديق متعلق اولاد بالذات بالحوال مطلق كونه مرتبطا بالموضوع لا ترى ان لا يحصل عنه
 نصير تلك غيرة قائم الا اذا كان قيام زيد كان يعوده ما يشتر ان يرجع البحث واما الحال
 الحول دون الموضوع انتهى لا يخفى حيواته وخطائمه الا ان لا يخفى ان التصديق لا يتم من الاك
 اومن لواحقه على الاول يلزم ان لا يكون بينه وبين قسمه لغنى الصور تغييرا بالذات بل
 باعتبار هو حقيقة الاتجار في التصديق وهو من صور التصور كما يظهر بالتأمل الصائب وعلى الثاني
 يلزم ما سابق من الشارح العلامة قدس سره وايضا هذه الحقيقة لا حقيقة تعليلية فيلزم على المفسر استقلال
 الامر المستقل بتدريج من تعلقه بالغير المستقل وتقييده بما في العنوان فلا يخفى ان الحول لا يخرج
 خارج من مفهوم القضية وفي العنوان فيلزم ما تعلقه بالغير المستقل والزم العلامة قدس سره
 على الخاص بل اوردى مع انه ليس كل في جميع اعضاها كما يظهر بالرجوع الى الثاني فمطلوب الحكم
 الذين القاصر لا يجوز حصول الموضوع والحول بالنفس بما في الزن لا يحصل التصديق الا بصحبه
 فيه وحصولها بعد حصولها لا يشوق على حصول امر القبة فانه لا يولى بالتعلق بها او بالترتيب
 حصوله عليه او بالحق بالتعلق به كالمعنى الجاهل في الحكم الاجمالي وهو غير مرتبة في استقلاله
 وعدم خروج المتعلق من مفهوم القضية فمضى غير مائة فالحق ان المتعلق في الحكم الاجمالي المعنى الجاهل
 وفي التقييد النسبة من حيث هي رابطة اذ ما ترتب حصول التصديق عليه لو كان فعال هو المتعلق
 بالذات بحكم القول بالتعلق في كل منها بالترتيب على ظهره لثلاثة بانها فاعها واما حال بعض الاك
 الا ترى عند تصديقك بقضية زيد قائم خلا يحصل لك اولاد الا اذا كان بان زيدا قائم في الواقع
 الا اذا كان بوقوع النسبة في الواقع بل يحصل لك ثانيا كيف بالنسبة من امور الانترائية وكثيرا ما يحصل
 بالتسوية بقضية قبل انتراع النسبة التي هي فيها كالشجرة الواجبان فتسمى في التخصيص واما في
 الاك فمسلما لا... فمتمامل وتشكر قوله لاكن يتفسر المقصود من ابطال الذنب ان في

ما لا يدبره الذكاء حاصله من التحقيق ان كان مبني على الكيفية لا ادراكه فالمستحق به هو
هذه العلوم وهو ما اوجب على راي او النسبة من حيث هي رابطة على راي آخر وان كان
عبارة عن الكيفية الاوطانية التي هي من لواحق الادراك فالمستحق بها علاوة وخصوصية له والا
الافهم من الخطا وبالدات انما هي بالنسبة الى الرابطة في المنطق بالذات لا لغيره ان قيل فحقبة النسبة
عند السيد الزاهد الكيفية الاوطانية كما هو المشرع في كتبه فلو كان التعلق عبارة عن العلاقة
بينها فشرح العلامة قدس سره في مطالب على معنى اسم المفعول المشتق من حفظ التصديق
فيخرج الحق الى السبيل به لان العلاقة بالنسبة الى الرابطة من حيث هي لك الحمل في حصولها لا يغير
مستحقه لا في المطابقة للحمل من الاستقلال في كونها متعلقة بعد محاطها بالاستقلال بل
ان يكون التعلق مما جاز من الحقيقة وانما شرح العلامة قدس سره في الربطة بطلانه ولو كان
الموجود هو ايضا فيرسل في التعلق بهذا فلا بد ان يكون التعلق بهذا هو الموضوع والحمل
المتعلقين حال كون النسبة الى الرابطة فما قال الشارح العلامة قدس سره وكون التعلق بهذا امر متعلقا
ليس ضروريا ولا مبرضا عليه كيف يستقيم قيل ان تغير العلامة بمطابق على تفسيره لا اثر في رتب عليها
يعني ان التعلق بعلاقة اثرها الرتب بعد حصولها كون التعلق بمطابقا يحمل المشتق من التصديق لا
الوجهين التعلق بالخط الذي من ان التعلق بمصدق وانما ان تلك العلاقة بالدات انما هي بالنسبة
لانها حصلت بعد حصولها كما هو قسما بقا فخطه ولا كثر من الغافلين قوله اعلم انه وان كان عبارة
العلم او يمكن حمل هذه العبارة على جميع الاحتمالات التي سبقت في متعلق التصديق او يجوز اطلاق الخبر
على الكل كما في مفهوم المركب والتبليس فيفتح على التبليس الكسر كما في قوله والمجمل التبليس في التعلق
والعلاق الشيء على ما كان في النسبة حال المحاط استقلاله عليها بالنسبة بما هي
تتبع من جهة ما لان العلم بعد النسخ من التعلق بها فبعد العبارة مع ملاحظة السر

والمعنى

بكثرة ادراكه الامانة والعلامة فلهذا حاشية حيث قال وان كان نفس هذه العبارة محمولة عليها
 على البنية الزائدة مثل اجتماعها مع غيرها كمن ينص للمعنى على عدم متعلقها بالعبارة بسا بقية
 لاشراج العلامة قدس سره اياها من احتمال حمل هذه العبارة فمراة قدس سره ان هذه العبارة
 مع ملاحظة السبق لا يحملها بخلاف البواقي فمما ينبغي وحملها على المعنى الاجمالي كما سيظهر اقول
 في العمل الباعث على حمل هذه العبارة عليها ان الهيئة التركيبية والنسبة تتحدان بالذات في الحقيقة
 اما هو ولا اعتبارا كما هو لا يبعد الا انه في بعض جهته على حاشية المعول في تحقيق الرسالة القطعية فمما
 الهيئة التركيبية هو مفاد البنية المفاد به هو مفاد لا بد ان يكون مخاير في الجملة متى تصح الاضافة
 فلو كان المراد من هذا والنسبة لاقول المعنى الا ان مفاد الاضافة الى نفسه قوله كونه خيرة ام تفصيل يستلزم
 في الذكر وغيره في البوث على خلاف القياس كالبينة والارادة قوله لكن يفهم من الحاشية لقوله
 وعبارة انها كذا في مختلف في متعلق الحكم اي لا يتعلق اما الوقوع الذي هو جزء من الهيئة او بغيره
 المشهور بان ذلك لا يتحقق من البنية او هو مختار بمراتب الامارة والفاضل المحمود البوكمور فكل حصة
 يعبره وفيها لك فائدة في حق انتهى قال السيد الباقر في كتابه السني لا فرق بين موضعين ليس قد وقع
 سمك ان التصور والتصديق نوعان من الادراك مختلفان بحسب الحقيقة لا بحسب المتعلق فقط او
 لا يتعلق الا بامانة البنية التركيبية كعلوم هو هو والتصوير يتعلق بكلماتي او ببنية انما تدخل في متعلق
 حيث يوجد الموضوع مكتوب بالجميل وان التصور حصول نفس الشيء وان التصديق كون شيء شئ
 في موضع آخر حيث يتم الحمل في الحمل لا اشتقاق والحمل بالامانة قلل والاخير هو مفاد
 البنية التركيبية الحقيقة حقيقة اتحاد التفسيرين بخبر من انكار لحاد العقل بحسب نحو آخر من اتحاد الوجود
 اتحاد بالذات او بالعرض وفي موضع اخر قد قلنا حقيقة مطلق الحمل لا عاد الوجود والم
 معنى ان يكون : لذات او بالعرض وهو مفاد الحقيقة التركيبية

بسيط فقال البياض موجودا والوجود رابط الى الذي هو احد الاربعة من اجزاء
 قه جلد قه مغ ودر ان لا ينفصل تحقق الشيء في نفسه انتهى بمصداق في الحاشية الثانية التي وقعت في
 الفرق بين التقدير البسيط والركب قيل في التقدير ان نسب الوجود في شيء ما وان اجبرت نسبتا
 الى شيء آخر هو موضوع التقدير ومحو احوال ذلك الوجود ووجود الرابطة بالاككان بوجوه المحول التي
 لا يتجه على التدرج ان يظهر من الكلام الاول ان البيان بين الوجود والركب في الاول وبين الوجود
 مباينة لذات حيث لا يتصور ان يكون الوجود المحول وجودا رابطا با حقا رتد ويظهر من الكلام
 الثاني ان البيان بين الذات بل هو واحد في ذاتها ودر حجابا لا يتبادر الى اعتبار نسبة المجموع
 باعتبار التفكير في الوجود والوجود مستلزم في عدم البساطة بالذات فبين الكلامين تراخى في ناقص فصل
 فقول ان الوجود ولم نسبها موضوعه هو الوجود المحول ما اذا كان المجموع موضوعا لشيء آخر غير نسبة
 الوجود والوجود لا يكون باقيا على حال بل يكون مباينة ومن هنا دلت ان الوجود والوجود
 ليس الركب عند وجوده والصفات التي هي وقت كون المجموع مضافا الى شيء آخر هي كميحية
 بين الشيء ودر حجابا تحقيق الشيء كقولنا البياض وهو الجسم ونسبة الوجود موضوعه ودر حجابا
 كما انها مباينة نسبة الوجود وهو اعدم بقاها على حالها وقت نسبة المجموع لغير مباينة النسبة على ما
 سئل في جوابه فاقول وكلامه في نفسه بعد ذلك ايضا هو في ذلك حيث قال اهل الركب مثل ما نسبته
 بين الوجود وموضوعه وانما بين مجموعها موضوعه والتقدير الثانية وجوب وجود المحول الموضوع في التقدير
 الاول انتهى في ذلك ما قيل فيم في تقدير احتمال ابيات الركبة على الوجود والركب ان يكون فيها ثلث
 ما لا لا نسبة الوجود موضوعه وانما النسبة الرابطة التي لا بد منها في التقدير وانما نسبة الوجود والوجود
 الذي هو نسبة الوجود ايضا ما قيل فيم في احتمال ابيات البسيط على الوجود وهو نسبة الوجود
 موضوعه في تحقيقها فاسأل عن معنى جملته في قوله الثاني

يكون عبارة عن امر محتمل في الشيء الذي هو من الحقائق الناقصة في نفسه وهو لا يغير ما بان كون
 حالا في ذاته لا او خارجا عنه الى غير ذلك من حيث من موضوع حقيقة نافية وهذا على الشق الاول ^{قضايا}
 الغير مستقل الملاحق للوجود والمستقل من ان يكون نفس وجودات تلك الحقائق لا احتياطية لا اعتبارا لا ذكر
 بان يكون النقيض والعينه خارجا وليس هذا الشق هو المعنى الاول لكنه اخره السيد الباقوا وهو عند غير مستقل
 وهذا هو مستقل حتى انه لو لم يلاحظ بهذا الاعتبار ولا حفظ بالاعتبار الاخر وهو انه موجود وبوجه كان النقص
 على السبيل هذا هو المفهوم من كلام السيد الباقوا الذي نقلنا بقله على هذا الشق الثاني يكون وجودا مستقلا
 لعدم جهة خصوصية الموضوع اعتبار غير مستقل هذا الشق هو المفهوم من كلمات القوم فلعلك قد عرفت من
 بهنا ان السيد الباقوا قال في القوم في كلام اثنين فان قيل لم يرد للشايع العلامة قدس سره بهنا ولم
 يرد في قول الحق الاول بالنسبة الى الجارية او النسبة الى الباطن التي هي غاية ما بهنا ان الشايع العلامة
 قدس سره بعد تحقيق في ان النقيض ليس له ما يستحق النسبة في مرتبة الحكاية بل فيها نسبة واحدة وليس
 وتبين تلك النسبة خلاف الحق الاول كما يقول في مرتبة الحكاية من غير بعد تحقيق انما في قوله تعالى
 يا سراج الله في الاثر الاول في كلام القوم وان كان مركبا في الشق الثاني لكنه يمثل للشق الاول ايضا فانهم
 قول وفيه المعنى راي لا يلاحظ في من حيث ملائمة لا تم كن مستقلا في قيامها فبما حاجتنا
 موضوع فوجودها يكون ايضا حاجتنا لكل الموضوع فلهذا الوجود وصفتان احدهما حقيقة حيث
 ينتها موضوعا في الحقيقة انا حقيقة يقال للقيام به به الجسم وعارض له وحال فيه ويرى بالوجود
 والعلل الاخر صفة مجازية اذ انعت بها موضوعا اعني يحتاج في قيامها فيقال الجسم وطير صفة
 انما بان تلك قلت ثم لا يجوز اذا نسب الوجود واستعمل الموضوع بان يكون الوجود المستعمل حقيقة لا ^{قضايا}
 قلت مقدر وهو انما ينته في ذاته فاعل قوله وقس عليه عدم الابطال اه فكون له ايضا من ان
 الى النسبة السلبية حاله في امر واحد اختياري - الشيء الذي هو من الحقائق الناقصة في نفسه وهو

